

حق بر آزادی تشکیلات و نقش آن در تقویت

دموکراسی

داکتر مختار حسین حیدری*

چکیده

حق بر آزادی تشکیلات به عنوان یکی از مهم ترین حق های مدنی و سیاسی، در نظام بین الملل حقوق بشر، شمولیت و گستره معنایی وسیع داشته و از جمله شامل تأسیس احزاب، شمولیت در تشکیلات مختلف سیاسی و فعالیت مستمر در نهادهای سیاسی جامعه می شود. در دنیای امروز ارتباط میان دموکراسی، حقوق بشر و فعالیت سیستماتیک حزبی به اندازه ای روشن است که نمی توان تصور کرد که در یک جامعه ای مبتنی بر حقوق بشر و دموکراسی، حق بر آزادی تشکیلات، از جمله تأسیس حزب و فعالیت حزبی، به رسمیت شناخته نشده باشد و زمینه فعالیت حزبی به صورت مؤثر، کارآمد و معنادار فراهم نشده باشد. در نظام کنونی افغانستان، حق بر آزادی تشکیلات در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و دولت افغانستان در انجام تعهد منفی خود در قبال این حق و اجتناب از ممانعت در برابر فعالیت های تشکیلاتی شهروندان موفق بوده است؛ اما به نظر می رسد با توجه به پیشینه نه چندان غنی و مستمر و کارنامه نه چندان قابل افتخار احزاب سیاسی در افغانستان، به صورت ناخودآگاه در قبال زمینه سازی حقوقی و ساختاری برای فعالیت مؤثر و معنادار احزاب سیاسی در عرصه سیاست، نوعی بدگمانی

* پژوهشگر حقوق بشر و استاد دانشگاه.

وجود داشته و از جمله مانع حزبی شدن نظام انتخاباتی شده است. عدم موفقیت در
بسترسازی برای فعالیت مؤثر و معنادار احزاب به منزله ناکامی در انجام تعهد مثبت دولت
افغانستان در قبال حق بر آزادی تشکیلات بوده و در صورت استمرار این ناکامی، به نظر
می‌رسد تقویت و نهادینه شدن دموکراسی در کشور غیرممکن خواهد بود.

واژگان کلیدی: حق بر آزادی تشکیلات، حقوق بشر، حزب سیاسی، دموکراسی،
افغانستان.

مقدمه

حق بر آزادی تشکیلات یکی از مهم‌ترین حق‌های مدنی و سیاسی است که همه شهروندان باید در
عرصه عمومی از آن برخوردار باشند. این حق، شمولیت و گستره معنایی وسیع داشته و از جمله شامل
تأسیس احزاب، شمولیت در تشکیلات مختلف سیاسی و فعالیت مستمر در نهادهای سیاسی جامعه
می‌شود. در دنیای امروز، ارتباط میان دموکراسی، حقوق بشر و فعالیت سیستماتیک حزبی به اندازه‌ای
روشن است که تصویر جامعه دموکراتیک و حامی حقوق بشر و مدافع آزادی‌های بنیادین انسانی،
بدون فعالیت آزاد حزبی، دور از ذهن به نظر می‌رسد. در عین حال حد و مرز این حق بشری و میزان
تأثیرگذاری بهره‌مندی از این حق بر تقویت دموکراسی را می‌توان مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. این
نگاره تحقیقی نیز به این حق بشری در زمینه و سیاق نظام حقوقی و سیاسی افغانستان اختصاص یافته
است و در آن، بعد از توضیح واژه‌های کلیدی، جایگاه حق بر آزادی تشکیلات در نظام بین‌المللی
حقوق بشر و سپس نقش آن در رشد و توسعه دموکراسی توضیح داده می‌شود. در ادامه جایگاه این
حق مهم سیاسی در نظام حقوقی افغانستان، از جمله نواقص و کاستی‌های فعلی در قبال این حق در
نظام حقوقی افغانستان، تشریح خواهد شد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۱. توضیح مفاهیم اساسی

برای روشن شدن موضوع بحث در ابتدا لازم است برخی از واژه‌های کلیدی از قبیل حق، تشکیلات،
حق بر آزادی تشکیلات و دموکراسی به صورت مختصر توضیح داده شود.

۱-۱. حق

کلمه حق در زبان فارسی به معانی متعدد به کار می‌رود. یکی از معانی اصلی آن امتیاز، اختیار و
بهره است که در مقابل تکلیف قرار دارد. این معنا از حق معمولاً با فعل «داشتن» استفاده می‌شود و

معادل انگلیسی آن «to have right» است (حیدری، ۱۳۹۶: ۲۶). در ادبیات حقوق بشری، همواره همین معنا از واژه حق مورد نظر است و در تعریف آن می‌توان گفت: «حق عبارت است از سلطه، اختیار، امتیاز و توانایی که در جامعه معینی برای انسان در برابر انسان‌های دیگر یا برای انسان در برابر اشیا به رسمیت شناخته می‌شود.» (قربان‌نیا، ۱۳۸۷: ۳۲). کلمه حق که به معنای امتیاز، بهره و نصیب است، به صورت «حق‌ها» و «حقوق» جمع بسته می‌شود. حقوق در این معنا عبارت از: مجموعه حق‌هایی است که از سوی یک مقام صلاحیت‌دار (خدا، عقل، طبیعت یا دولت برحسب تفاوت دیدگاه‌ها) برای فرد یا افرادی وضع شده است. در اصطلاح «حقوق بشر» هم حق به همین معنا به کار رفته است و عبارت از مجموعه امتیازات، اختیارات و بهره‌هایی است که هر انسان، فارغ از ویژگی‌های چون: نژاد، زبان، جنسیت، دین و غیره، باید از آن‌ها بهره‌مند باشد.

۲-۱. تشکیلات

در ادبیات و منابع حقوق بشری، Right to Freedom of Association، یکی از مهم‌ترین حق‌های مدنی و سیاسی شهروندان است. در زبان فارسی، شاید واژه‌های انجمن و تشکیلات مناسب‌ترین کلماتی باشند که می‌توانند مفهوم و محتوای این واژه انگلیسی را منتقل کنند؛ بنابراین، منظور از تشکیلات در عنوان این مقاله و هم‌چنین کلمه انجمن در برخی از نوشته‌های دیگر به زبان فارسی، همان واژه «Association» در انگلیسی است و اکنون خوب است روشن شود که این واژه از نظر لغوی به چه معنا است و در ادبیات حقوق بشری چه تعریفی می‌توان از آن ارائه کرد؟ در فرهنگ آکسفورد در تعریف لغوی «Association» آمده است: «گروهی از مردم که برای یک هدف مشترک سازمان یافته باشند.» (www.en.oxforddictionaries.com). در فرهنگ دیگر، واژه مذکور این گونه معنا شده است: «گروهی از مردم که برای یک هدف خاص در یک سازمان و نهاد باهم کار می‌کنند.» (www.dictionary.cambridge.org). در فرهنگ فارسی عمید، واژه انجمن به معنای ۱) دسته‌ای از مردم که برای رایزنی در مورد امری یا رسیدن به هدفی معین در جایی گرد آمده باشند و ۲) نهادی که از جمع شدن عده‌ای از افراد با اهداف معین تشکیل می‌شود» معنا شده است. فرهنگ معین واژه انجمن را به معنای گروه افرادی می‌داند که برای هدف مشترک گرد هم جمع شده‌اند (http://www.vajehyab.com); بنابراین، با توجه به معنای لغوی این دو کلمه در دو زبان انگلیسی و فارسی، می‌توان گفت که انجمن، بهترین و رساترین ترجمه برای کلمه Association است. اما به نظر می‌رسد که واژه انجمن به دلیل این که در اصطلاح کنونی آن تا حدودی معنای غیر سیاسی پیدا کرده و بیش تر برای اشاره به نهادهای مدنی و غیر سیاسی به کار برده می‌شود، شاید نتواند جامعیت معنای Association را منتقل کند. از سوی

دیگر، هرچند کلمه تشکیلات از ساختار جمع عربی واژه تشکیل برخوردار است؛ اما اکنون به عنوان یک اصطلاح در زبان فارسی، معنای مفرد داشته و به معنای سازمان و نهاد سازمان یافته جمعی استفاده می شود. از آنجایی که به نظر می رسد واژه تشکیلات بهتر از گزینه های دیگر می تواند معنای جامع و فراگیر association را منتقل کند، این واژه در عنوان مقاله مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما در متن از واژه انجمن به عنوان مترادف آن به کار رفته است.

چنان که بیان شد، اصطلاح تشکیلات و انجمن در زبان فارسی و معادل انگلیسی آن معنای عام داشته و بر هر نوع تلاش سامان مند جمعی برای رسیدن به اهداف مشترک اطلاق می شود که از جمله این اهداف مشترک می تواند تلاش برای رسیدن به قدرت سیاسی باشد؛ بنابراین، می توان گفت حزب و فعالیت سیاسی در قالب حزب نیز به یقین مشمول معنای Association، تشکیلات و انجمن خواهد بود. این، نکته ای است که در برخی از متون حقوق بشری مورد تأیید قرار گرفته است. «انجمن ها به دسته های مختلف تقسیم می شوند: انجمن های خودمانی اولیه، مستلزم آشنایی چهره به چهره اعضا است؛ اما در انجمن های ثانویه که تعداد اعضا زیادند، آنان همدیگر را نمی شناسند و یکی از مهم ترین مصداق های این دسته انجمن، احزاب سیاسی است.» (Bresler, 2004: 12). «اصطلاح Association به هر نوع گروه از افراد یا هر نوع نهادهای حقوقی اشاره دارد که به هدف اجرا، بیان، گسترش، پیگیری یا دفاع از یک رشته از منافع مشترک به صورت جمعی کنار هم قرار گرفته باشند. این واژه از جمله شامل مؤسسات جامعه مدنی، باشگاه ها، مؤسسات غیر دولتی، تعاونی ها، انجمن های دینی، احزاب سیاسی، اتحادیه های صنفی، بنیادها و حتی انجمن های آنلاین می شود.» (Special Rapporteur, 2012: 13). به دلیل این که موضوع این نوشتار، نه تشکیلات غیر سیاسی و انجمن های مدنی بلکه احزاب و تشکیلات سیاسی است، بهتر است به تعریف حزب نیز پرداخته شود. «حزب یک تشکیلات سیاسی است که در آن گروهی از شهروندان با هدف کسب قدرت، از راه به دست آوردن تعدادی از کرسی های پارلمان و اجرای برنامه هایی گردهم آمده و فعالیت می کنند.» (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۱۵۹). «حزب سیاسی به آن سازمان سیاسی گفته می شود که در سطوح محلی یا ملی در قالب مکتب مشخص شکل می گیرد و شهروندان را بر اساس اصول مورد قبول یا منافع مورد دفاع خود متشکل می سازد تا به اهداف اساسی خود که همانا فتح و اجرای قدرت است، دست یابد.» (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۴: ۳۲۶). برخی از نویسندگان، حزب سیاسی را گردهمایی پایدار گروهی از شهروندان می دانند که عقاید مشترک و تشکیلات منظم داشته و با پشتیبانی مردم برای به دست آوردن قدرت سیاسی مبارزه قانونی می کنند (عالم، ۱۳۹۴: ۳۴۳).

۳-۱. حق بر آزادی تشکیلات

با توجه به آنچه در معنای حق و تشکیلات بیان شد، می‌توان گفت اصطلاح ترکیبی «حق بر آزادی تشکیلات» به این معنا است که افراد و شهروندان بتوانند آزادانه نهادها و سازمان‌های موردنظرشان را بنیان‌گذاری کنند و یا عضویت انواع مختلف نهادها، تشکیلات و انجمن‌های از قبل تأسیس شده را قبول کنند. به عبارت دیگر، «حق بر آزادی تشکیلات یعنی حق تأسیس انجمن‌ها، باشگاه‌ها و دیگر گروه‌های انسانی و حق ملاقات با دیگران به صورت تنهایی بدون مداخله از سوی حکومت» (dictionary.com). حق آزادی تشکیلات یعنی این‌که «حق دارید اتحادیه صنفی، حزب سیاسی یا هر تشکیلات دیگر یا گروه داوطلبانه تأسیس کنید یا عضو آن‌ها باشید. هیچ‌کس حق ندارد شما را به ملحق شدن به یک تظاهرات، اتحادیه صنفی، حزب سیاسی یا هر تشکیلات دیگر مجبور کند (www.equalityhumanrights.com). حق بر آزادی تشکیلات، یکی از مصادیق آزادی‌های گروهی است و آزادی گروهی، قدرتی است که برای اشخاص به رسمیت شناخته شده تا از طریق آن بتوانند به صورت دسته‌جمعی اقداماتی را انجام داده و احتمالاً برای رسیدن به اهداف موردنظر، فعالیت خود را سازمان‌دهی کنند (دوفار، ۱۳۹۱: ۲۳).

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد حق آزادی تجمع و تشکیلات تصریح کرده است که حق تأسیس و عضویت در تشکیلات و انجمن، بخش انفکاک‌ناپذیر حق آزادی تشکیلات است و بر اساس مقررات بین‌المللی حقوق بشر، آن دسته از قوانین داخلی کشورها که برای افراد در این راستا محدودیت وضع نکرده است، با معیارهای بین‌المللی سازگاری دارد (Special Rapporteur, 2012: 13). بدون شک، وقتی سخن از حق بر آزادی تشکیلات به میان می‌آید، حق بر تأسیس و عضویت در احزاب به عنوان تشکیلات سیاسی، بخش غیرقابل انکار و جداناپذیر آن خواهد بود. این نکته در بسیاری از کتاب‌های حقوق بشری نیز مورد تأکید قرار گرفته است. «حق یک فرد نسبت به آزادی تشکیلات از جمله به این معنا است که بتواند حزب سیاسی یا تشکیلات غیرسیاسی چون اتحادیه صنفی یا یک گروه داوطلب تأسیس کند (Equality and Human Rights Commission, 2014: 48)؛ بنابراین، حق بر آزادی تشکیلات از جمله یعنی این‌که شهروندان از حق بنیان‌گذاری و عضویت در احزاب مختلف سیاسی برخوردار بوده و دولت‌ها در این موارد نه تنها ممانعت نداشته باشند؛ بلکه بستر مناسب برای استفاده مؤثر از این حق را برای شهروندان فراهم سازد.

۴-۱. دموکراسی

دو واژه دموکراسی و مردم‌سالاری در زبان فارسی مترادف کلمه «Democracy» در انگلیسی است.

در فرهنگ کمبریج، دموکراسی به معنای «باور به آزادی و برابری در میان مردم یا نظام حکومتی مبتنی بر باور به آزادی و برابری که در آن قدرت توسط نمایندگان منتخب یا به صورت مستقیم توسط خود مردم اعمال می‌شود» معنا شده است. در فرهنگ عمید، دموکراسی به «نظام حکومتی که در آن مردم دارای آزادی و حقوق برابر هستند و اختیار مملکت و تعیین هیئت دولت در دست نمایندگانی است که مردم انتخاب می‌کنند»، تعریف شده است. علی‌اکبر دهخدا در لغت‌نامه، دموکراسی را به «حکومت عامه، حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارها در آن به وسیله نمایندگان» که عموم مردم انتخاب می‌کنند، انجام می‌شود» تعریف نموده است (www.vajehyab.com). در جای دیگر، دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی در برابر حکومت دینی^۱، رژیم تمامیت‌خواه^۲ و رژیم اقتدارگرا^۳ دسته‌بندی و گفته شده دموکراسی، شکلی از حکومت است که در آن حقوق بنیادین فردی و سیاسی، انتخابات آزاد و منصفانه و محاکم مستقل قانونی در قانون اساسی تضمین شده است (www.democracy-building.info).

برخی از حقوق‌دانان، دموکراسی را به حکومت همه مردم معنا کرده و گفته‌اند که این واژه ریشه یونانی داشته و از دو جزء «Demos» به معنای مردم و «Cratos» به معنای حکومت و سلطنت تشکیل شده است. «دموس مفهومی بود که جمعیت مذکور و آزاد یک کشور یا دولت شهر را مشخص می‌کرد و شامل اشراف و مردم عادی می‌شد. یونانیان باستان قدرت را در کلیت آن متعلق به همه شهروندان می‌دانستند و معتقد بودند بهترین نوع حکومت زمانی تحقق می‌یابد که دارندگان صفت شهروندی بتوانند در قدرت سیاسی شرکت کنند؛ یعنی حکومت و قانون به اراده آنان صورت‌پذیر شود و هر کدام از احاد مردم نیز قادر باشند در برهه‌ای به مقامات حکومتی برسند. برای تحقق این رژیم باید سه اصل آزادی (به معنای اختیار مشارکت در امور عمومی)، برابری و تصمیم‌گیری بر مبنای اراده اکثریت مراعات گردد (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۴). امروزه معروف است که دموکراسی به معنای حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم تعریف می‌شود. از این تعریف چنین به ذهن متبادر می‌شود که دموکراسی، حکومت تمام مردم است؛ ولی به لحاظ این که در شرایط کنونی و با توجه به رشد جمعیت و توسعه شهرها، امکان اعمال مستقیم حکومت توسط همه افراد نیست، اعمال حکومت از طریق غیر مستقیم و با تعیین نمایندگان و تفویض اختیارات لازم به آنان تحقق می‌یابد. در این روش حکومتی، نمایندگانی که در چارچوب قانون و از طرف مردم انتخاب شده‌اند، برای دوره‌های معین در واقع، به نیابت و به جای آنان اعمال حاکمیت نموده و امور کشور را سامان‌دهی می‌کنند.

1. Theocracy.
2. Totalitarian regime.
3. Authoritarian regime.

در یک توصیف جامع تر از دموکراسی می توان بیان داشت: دموکراسی حکومتی است که به نوعی با تصمیم گیری جمعی ارتباط دارد. در این حکومت، نمایندگان از سوی اکثریت مردم انتخاب می شوند تا بر آنان حکومت کنند. نمایندگان برگزیده مردم پس از مشورت و بررسی طولانی، قوانینی را تصویب کرده و به طوری که بر هیچ کس پوشیده نباشد، به آگاهی مردم می رسانند تا بدین وسیله آزادی و برابری را در جامعه پیاده کنند. دموکراسی در مفهوم خود بیانگر این آرمان است که تصمیم هایی که بر اجتماع به عنوان یک مجموعه اثر می گذارد، باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شود و هم چنین، کلیه اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم گیری برخوردار باشند. در واقع، وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی است: ۱) نظارت همگانی بر تصمیم گیری جمعی؛ ۲) داشتن حق برابر در اعمال این نظارت. هراندازه که این دو اصل در تصمیم گیری های یک اجتماع بیش تر تحقق یابد، آن اجتماع دموکراتیک تر خواهد شد (بیتهام و بویل، ۱۳۷۹: ۱۷).

۲. جایگاه حق بر آزادی تشکیلات در نظام بین الملل حقوق بشر

حق بر آزادی تشکیلات به عنوان یکی از مهم ترین مصادیق حقوق مدنی- سیاسی شهروندان، جایگاه برجسته در نظام بین الملل حقوق بشر دارد. در ادامه این جایگاه در چند عنوان جداگانه تشریح می شود.

۲-۱. حق بر آزادی تشکیلات در اسناد بین المللی

علاوه بر تعهدات کلی همه دولت های عضو در قبال حقوق بشر، در بسیاری از اسناد بین المللی حقوق بشری، حق آزادی تشکیلات و انجمن به صورت خاص مطرح شده است؛ به عنوان مثال: در ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) در مورد حق آزادی تشکیلات بیان شده است: «هرکس حق آزادی تجمع مسالمت آمیز و تشکیلات (انجمن) دارد. هیچ کس نباید به عضویت در تشکیلات مجبور شود.» در این سند مهم جهانی، حق تشکیلات در کنار حق بر تجمع در یک ماده بیان شده است و عنوان تشکیلات و انجمن = Association عام بوده و از جمله به صورت طبیعی شامل تشکیلات سیاسی و احزاب نیز می شود. علاوه بر ظاهر متن، از جمله دلایلی که برای تأیید عام بودن عنوان تشکیلات در این ماده می توان ارائه کرد، این است که در بند ۴ ماده ۲۳ که مربوط به حق کار است، به صورت خاص، موضوع تأسیس و عضویت در اتحادیه های صنفی بیان شده است؛ بنابراین، اگر موضوع ماده ۲۰ اعلامیه محدود به انجمن های مدنی غیر سیاسی دانسته و احزاب و تشکیلات سیاسی از محدوده دلالت آن خارج تلقی شود، محتوای بند ۴ ماده ۲۳، تکراری، لغو و عبث خواهد بود.

برخلاف اعلامیه جهانی، در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) دو حق تجمع و حق تشکیلات در دو ماده جداگانه بیان شده است؛ اما مفاد بند چهار ماده ۲۳ اعلامیه در ذیل حق تشکیلات و انجمن ضمیمه شده است. در کنوانسیون ابتدا در ماده ۲۱ حق بر تجمع مسالمت آمیز و محدودیت های قانونی آن بیان و سپس در ماده ۲۲ به حق تشکیلات پرداخته شده است: «هرکس حق آزادی تشکیلات همراه با دیگران را دارد، از جمله حق بنیان گذاری و عضویت در اتحادیه های صنفی به هدف حمایت از منافع خود. اعمال این حق، تابع هیچ نوع محدودیتی نخواهد بود جز آنچه بر طبق قانون بوده و در یک جامعه دموکراتیک به خاطر مصلحت امنیت ملی، امنیت عمومی یا نظم عمومی یا حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی های دیگران ضرورت داشته باشد. این ماده مانع از آن نخواهد بود که اعضای نیروهای مسلح و پلیس در استفاده از این حق، تابع محدودیت های قانونی بشوند.» چنان که از متن این ماده مشخص است، در ابتدا حق آزادی تشکیلات و انجمن به صورت کلی که از جمله شامل تأسیس و فعالیت احزاب سیاسی نیز می شود، بیان شده و سپس به عنوان یک تأکید به یکی از مصادیق مهم حق بر تشکیلات، به موضوع اتحادیه های صنفی به صراحت اشاره شده است.

برخلاف این دو سند که بیان شد، در ماده ۸ کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)، صرفاً به موضوع اتحادیه های صنفی پرداخته شده است. از آنجایی که موضوع این کنوانسیون نسل دوم حقوق بشر و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است، طبیعی است که متعرض بحث از تشکیلات سیاسی نشود. این حق در بند ۴ ماده ۵ کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)، نیز مورد اشاره قرار گرفته و حق آزادی تجمع مسالمت آمیز و تشکیلات، از جمله مصادیق آن دسته از حقوق مدنی محسوب شده است که دولت ها تعهد دارند از تبعیض نژادی در خصوص برخورداری از آن حقوق، پیش گیری کنند. این حق در ماده ۱۵ کنوانسیون حقوق طفل، مصوب ۱۹۸۹، نیز مورد تأکید قرار گرفته است. برخی از اسناد منطقه ای حقوق بشر، به خصوص اسناد اروپایی، نیز به این موضوع پرداخته است. به عنوان مثال: در ماده ۱۱ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین (۱۹۵۰)، عین جملات ماده ۲۲ کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان شده است و از آنجایی که تصویب کنوانسیون اروپایی قبل از کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی بوده است، می توان نتیجه گرفت که ماده ۲۲ کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی در واقع اقتباس و برگرفته از ماده ۱۱ کنوانسیون اروپایی است.

علاوه بر اسناد بین المللی فوق، در برخی از قطع نامه های شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز به این حق بنیادین شهروندان پرداخته شده است؛ به عنوان مثال: در قطع نامه ۲۴/۵ شورای حقوق بشر به دولت ها یادآوری شده است تا به حق تمام افراد نسبت به تشکیلات احترام گذاشته و به صورت

کامل از برخورداری مردم از این حق حمایت کنند. در این راستا توصیه شده است که دولت‌ها تمام اقدامات لازم را اتخاذ کنند تا محدودیت‌های ایجادشده در جهت بهره‌مندی از حق آزادی تشکیلات با تعهدات بین‌المللی حقوق بشر دولت‌ها سازگار باشد. هم‌چنین، در این قطع‌نامه به پیامدها و نتایج مثبت احترام و رعایت حق تشکیلات اشاره و بر این نکته تأکید شده است که احترام به حق آزادی تشکیلات، آزادی تجمع مسالمت‌آمیز و حق آزادی بیان به جامعه مدنی در درون یک دولت کمک می‌کند تا به مسائل و چالش‌های مهم جامعه از قبیل محیط‌زیست، توسعه پایدار، پیش‌گیری از جرم، قاچاق انسان، توانمندسازی زنان، عدالت اجتماعی، حمایت از مصرف‌کننده و بهره‌مندی از حقوق بشر پرداخته و مشکلات را رفع کند (شورای حقوق بشر، ۲۰۱۳). موضوع حق آزادی تشکیلات و آزادی تجمع مسالمت‌آمیز از سال ۲۰۰۸ تاکنون مشمول رویه‌های خاص شورای حقوق بشری بوده و چند گزارشگر ویژه بر وضعیت برخورداری از این حق‌ها نظارت کرده‌اند. گزارشگر قبلی این مأموریت ویژه خانم «مینا کیای»^۱ از کشور کنیا بود و مسئولیت کنونی این گزارش را خانم «انالیزا کیامپی»^۲ از کشور ایتالیا به عهده دارد (سایت کمیساریای عالی حقوق بشر).

۲-۲. ابعاد تعهد دولت‌ها در قبال آزادی تشکیلات

بر اساس هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر، اصولاً فرض بر این است که هر فرد از حق آزادی تشکیلات و انجمن برخوردار است و این فرض در حمایت از بهره‌مندی از این حق، باید به روشنی و صراحت در قانون اساسی یا دیگر قوانین ملی گنجانده شود. در قبال این حق مسلم بشری، مانند تمام حق‌های بشری دیگر، دولت مکلف اصلی بوده و دو نوع تعهد، یعنی: تعهد منفی و تعهد مثبت، بر عهده دارد.

بنیاد اندیشه

تعهد منفی به این معناست که نیروهای دولتی در برخورداری شهروندان از این حق مداخله نابه‌جا نداشته و مانع بهره‌مندی از این حق نشوند. مداخله دولت صرفاً در شرایط استثنایی و در موارد ضروری موجه است. برای توجیه مداخله صرفاً معقول بودن مداخله کافی نیست و در مداخله موجه نیز نباید بیش از مقدار لازم مداخله صورت بگیرد (Equality and Human Rights Commission, 2014:48). باید توجه داشت که برای انجام کامل تعهدات، صرفاً عدم مداخله دولت کافی نیست؛ بلکه دولت‌ها مکلفیت دارند تا اقدامات مثبتی انجام دهند تا محیط و بستر مناسب برای بهره‌مندی شهروندان از این ایجاد و حفظ شود (Special Rapporteur, 2012: 15). حق بر آزادی تشکیلات به‌عنوان یکی از

1. Maina Kiai.

2. Annalisa Ciampi.

مصادیق آزادی‌های گروهی از ابعاد و جنبه‌های مختلف برخوردار است. این آزادی‌ها از یک‌سو، جنبه حق - امتیاز یا حق - آزادی^۱ دارد؛ یعنی شهروندان در تشکیل احزاب و انجمن‌ها مختار بوده و تکلیف الزام‌آوری بر دوش ندارند و از سوی دیگر، این آزادی‌ها جنبه حق - مطالبه^۲ دارند؛ یعنی دولت‌ها مکلف هستند با تأمین نظم و امنیت لازم، زمینه برخورداری شهروندان از این حقوق را فراهم آورند (گرگی ازندریانی، ۱۳۹۱: ۱۱).

به عبارت دیگر، بر اساس یک تقسیم‌بندی مشهور، تعهد کشورهای عضو در قبال حق آزادی تشکیلات، مانند هر حق بشری دیگر، شامل سه نوع تعهد می‌شود: (۱) تعهد به احترام^۳ که بر مبنای آن هر دولت عضو وظیفه دارد به مفاد مقررات حقوق بشری مرتبط احترام گذاشته و خود به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم حق مردم را در بهره‌مندی از آزادی تشکیلات نقض نکند. (۲) تعهد به حفاظت و حمایت؛ این تعهد به تکلیف دولت در جلوگیری از مداخله افراد و گروه‌های دیگر در بهره‌مندی از حق تشکیلات مربوط می‌شود. برای انجام تعهد به حفاظت، صرفاً بی‌طرف‌بودن، احترام و عدم دخالت دولت کافی نیست؛ بلکه دولت وظایف دیگر هم دارد؛ مثلاً دولت وظیفه دارد از افرادی که حق آنان ضایع شده یا در معرض تضییع قرار دارد، حمایت کند. (۳) تعهد به اجرا؛ بر اساس تعهد به اجرا/ایفاء، دولت باید تلاش کند که بهره‌مندی مردم از حق تشکیلات ایشان، به‌صورت عملی تسهیل، فراهم و تضمین شود.

۳-۲. محدودیت‌های آزادی تشکیلات

با مطالعه مواد مربوط با حق تشکیلات در اسناد بین‌المللی، این نتیجه به دست می‌آید که حق تشکیلات نه حق مطلق بلکه یک حق مقید است؛ بنابراین، می‌توان گفت اصل بر این است که همه شهروندان از حق بر آزادی تشکیلات و انجمن برخوردار باشند؛ اما دولت با رعایت شرایط زیر می‌تواند برای برخورداری عملی مردم از آزادی تشکیلات محدودیت ایجاد کند.

تأسیس ۱۳۹۴

شرط اول آن است که اعمال محدودیت باید قانونی باشد؛ یعنی تنها بر اساس قانون و طی مراحل قانونی می‌توان استفاده از این حق را محدود کرد. در نتیجه، مقامات حکومتی و اداری در یک دولت نمی‌توانند به‌صورت خودسرانه و غیرقانونی این حق را محدود کرده و نسبت به تأسیس تشکیلات یا

- 1.Right-Privilege/Liberty.
- 2.Right-Claim.
- 3.Obligation to respect.
4. Obligation to protect.
- 5.Obligation to fulfill.

عضویت شهروندان در تشکیلات خاص ممانعت ایجاد کند.

شرط دوم آن است که دلیل و انگیزه محدودیت این حق، حمایت و حفاظت از امنیت ملی، نظم، سلامت و اخلاق عمومی و حقوق و آزادی‌های دیگران باشد. به عبارت دیگر، محدودسازی این حق صرفاً برای نفع عمومی مهم‌تر برای جامعه قابل توجیه است و برای مقاصد شخصی یا گروهی دیگر نمی‌توان این حق را محدود کرد. «مداخله برای تأمین این اهداف باید ضرورت داشته باشد و صرفاً معقول بودن مداخله کافی نیست. نباید بیش از مقدار لازم برای تأمین اهداف موردنظر مداخله صورت بگیرد.» (Equality and Human Rights Commission, 2014: 48).

شرط سوم این که محدودیت‌هایی قابل قبول است که در یک جامعه دموکراتیک لازم باشد؛ بنابراین، حاکمان یک نظام غیر دموکراتیک نمی‌توانند برداشت سلیقه‌ای خود از امنیت ملی، نظم، سلامت و اخلاقی عمومی را مبنا قرار داده و در جهت تأمین منافع شخصی یا گروهی و گسترش سلطه طبقه حاکم، در بهره‌مندی از این حق محدودیت وضع کند.

البته، این نکته نیز قابل توجه است که وضع محدودیت برای اعضای نیروهای مسلح و پلیس بر اساس متن صریح اسناد بین‌المللی حقوق بشر ممنوع نیست و به دلیل اهمیت بی‌طرفی این نهادها، می‌توان به صورت قانونی مانع از عضویت آن‌ها در تشکیلات و احزاب سیاسی شد.

۳. رابطه متقابل دموکراسی و فعالیت آزادانه تشکیلاتی

در یونان باستان، دموکراسی متضمن و مستلزم انتخاب حاکمان از سوی مردم نبود و به همین دلیل، طبیعی بود که در چنین دموکراسی مستقیم، موضوع نقش تشکیلات و احزاب سیاسی در جامعه و حق آزادی تشکیلات مردم اهمیت نداشته و اصلاً مطرح نشود؛ اما «امروز وقتی از رژیم دموکراسی گفت‌وگو می‌شود، سیستم انتخابات در نظر می‌جسم می‌شود. عامه مردم دموکراسی را حکومتی می‌دانند که در آن فرمانروایان به وسیله انتخاب آزاد تعیین شوند و انتخابات آن‌چنان داخل روحیه و عادت مردم شده است که آن را تنها وسیله مشروع و طبیعی برای تعیین فرمانروایان به شمار می‌آورند. امروزه، نظریه دموکراسی غیرمستقیم به عنوان ضرورتی خودنمایی می‌کند که تحقق آن فقط از طریق انتخابات امکان‌پذیر است.» (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۳).

در دموکراسی امروزی، برای حفظ خصلت مردم‌سالاری نظام، باید بزرگ‌ترین شمار مردم در صورت‌بندی قدرت و امور عمومی و سیاست مشارکت داده شوند و لذا نهاد انتخابات همگانی، از لوازم حتمی دموکراسی است. از آنجایی که در حال حاضر کشورها وسیع، جمعیت‌ها فراوان و

مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری و حکمرانی اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است، مشارکت همگانی جنبه غیرمستقیم یافته و فقط می‌تواند با گزینش نمایندگان عملی شود. به همین دلیل، امروز، رژیم‌های نماینده‌ای، جای دموکراسی‌های مستقیم را گرفته و عنصر انتخابات از مهم‌ترین ابزارهای مشارکت سیاسی شهروندان در مورد حکومت تلقی می‌شود (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۱۱۸). در چنین فضایی است که احزاب سیاسی به‌عنوان نهادهای میانجی دولت و ملت، نقش بی‌بدیل یافته و موضوع حق آزادی تشکیلات شهروندان معنا و اهمیت پیدا می‌کند.

از زمانی که در قرن هفدهم میلادی، در ذیل نظریه قرارداد اجتماعی، دموکراسی به‌مفهوم مدرن آن مطرح شد که انتخاب حاکمان به‌عنوان نمایندگان مردم بخش انفکاک‌ناپذیر آن است، موضوع حزب سیاسی به‌عنوان یکی از گروه‌هایی که نقش میانجی بین ملت و دولت را بر عهده دارد، نیز همواره مورد بحث بوده است. اندیشمند معروف و نظریه‌پرداز اصل تفکیک قوا، شارل دو منتسکیو، وجود گروه‌های میانجی مانند احزاب، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و اصناف اجتماعی را از ویژگی‌های یک حکومت میانه‌رو تلقی می‌کند و معتقد است در سراسر اشیب هولناک استبداد و خودکامگی، وجود قدرت‌ها و گروه‌های میانجی، در حکم ابزارهایی است که مانع سقوط حکومت می‌شود. منتسکیو می‌نویسد: «در صورت نبودن قوای بازدارنده میانجی، قدرت حاکم به رود بزرگی می‌ماند که با امواج خروشان همه‌چیز را به کام خود می‌کشد، قوای میانجی یا مجاری واسطه‌ای که قدرت از طریق آن اعمال می‌شود، از طغیان رود جلوگیری کرده و آب آن را به آبراهه‌ها هدایت می‌کند.» (شوالیه، ۱۳۷۳: ۱۲۱).

پیشینه تاریخی احزاب سیاسی، به‌معنای جدید آن، به بیش از دو قرن نمی‌رسد. هرچند احزاب سیاسی به‌معنای عام کلمه به‌صورت دسته‌بندی‌های مختلف در همه جوامع از زمان باستان تا روزگار ما وجود داشته و دارد؛ اما احزاب سیاسی به‌معنای جدید کلمه، بدون شک، محصول الزامات آیین‌های انتخاباتی و پارلمانی بوده است و از لابه‌لای حوادث تاریخی اکثر کشورها، رابطه نزدیک انتخابات و احزاب را می‌توان مشاهده کرد (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۳۲۵-۳۲۴). نویسنده فرانسوی احزاب سیاسی معتقد است که به‌استثنای ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۸۵۰ میلادی، هیچ کشوری در جهان دارای حزب سیاسی به‌معنای جدید نبوده است و هیچ‌کدام از باشگاه‌ها و مراکز تجمعی را که برای تبادل نظر وجود داشته است، نمی‌توان حزب سیاسی به‌معنای امروزی محسوب کرد. از نظر او، گسترش احزاب سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم صورت گرفته است (دوورژه، ۱۳۵۷: ۲۴-۲۳). در این میان، انتخابات - که مولود مستقیم نظام‌های مردم‌سالار است و چنین نظام‌های سیاسی مشروعیت خود را از انتخابات کسب می‌کنند - اثر شایان توجهی در تأسیس نظام‌های حزبی داشته است. هموار شدن راه رسیدن به قدرت سیاسی از طریق به‌دست آوردن آراء مردم، موجب شد که احزاب به‌عنوان ابزار

رسیدن به قدرت و راه کار جمع آوری آراء مردم، روزبه روز گسترش یابد؛ به طوری که می توان گفت اکنون وجود احزاب از شاخص های مهم دموکراسی و از جمله نشانه های قابل توجه مردم سالاری حکومت ها به شمار می رود. در کلیه کشورهای دموکراتیک غربی، آزادی ها شامل احزاب نیز می شود و فعالیت سازمان های سیاسی و احزاب در چارچوب قانون تضمین شده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۲).

در جهان امروز، به ویژه در کشورهایی که نظامی های سیاسی شان بر مبنای انتخابات استوار است، موضوع احزاب سیاسی در ارتباط تنگاتنگ با کلیه وجوه سیاست، و به خصوص انتخابات، قرار دارد. احزاب سیاسی در عین این که عامل تقسیم مردم به شاخه های مختلف است، می تواند با سازمان دادن به اندیشه ها و گرایش های سیاسی موجود در جامعه، به عنوان عامل تقرب و تلفیق گرایش های فردی و اجتماعی عمل کند. اگر نظام های سیاسی با معیار وجود و عدم فعالیت های تشکیلاتی منسجم در قالب حزب سیاسی تقسیم بندی شود، وضعیت از سه حالت: نظام فاقد حزب، نظام تک حزبی و نظام چند حزبی بیرون نخواهد بود که در ادامه هر کدام به صورت مختصر توضیح داده شده و جایگاه حق مشارکت سیاسی و حق آزادی تشکیلات شهروندان در هر کدام بیان می شود.

۳-۱. نظام فاقد حزب

نظام سیاسی که هر نوع فعالیت تشکیلاتی و حزبی شهروندان را رسماً و قانوناً ممنوع کند، یک نظام غیر دموکراتیک بوده و نمی توان نمونه های قابل اعتنا از این نوع نظام در عصر کنونی ارائه کرد؛ اما برخی نظام های سیاسی وجود دارد که قانوناً تأسیس احزاب و فعالیت های تشکیلاتی را ممنوع نکرده است، اما عملاً بستری برای فعالیت های مؤثر تشکیلاتی فراهم نبوده و احزاب موجود نقش چندان مؤثری در عرصه سیاسی جامعه ندارد. در چنین نظام هایی که سیستم حزبی وجود نداشته باشد، شهروندان با تشخیص و سلیقه خود نمایندگان شان را برای اعمال قدرت سیاسی برمی گزینند و به نامزدان انتخاباتی- اعم از نمایندگان پارلمان یا ریاست جمهور- رأی می دهند. در این نوع نظام انتخابات، جنبه انفرادی و سلیقه ای پیدا می کند و به جای این که پروسه انتخابات- که مهم ترین نمود و نماد دموکراسی است- عرصه جدال اندیشه ها، سیاست ها و برنامه ها برای مدیریت کارآمد جامعه باشد، به رقابت های شخصی و اصطکاک منافع فردی تنزل پیدا می کند. در نتیجه، معمولاً بعد از اتمام برگزاری انتخابات، شکل گیری گروه بندی های مسنجم در پارلمان با مشکل مواجه می شود. وجود حزب باعث می شود که فعالیت های سیاسی از حالت جلسات موقت و فصلی خارج شده و در قالب فعالیت های سیستماتیک و هدفمند در چارچوب قانون وارد عرصه عمومی شود؛ اما نظام فاقد سیستم

حزبی عملاً شرایط را به گونه‌ای حفظ می‌کند که بسترهای لازم برای تحقق دموکراسی آماده نشده و شهروندان عملاً نتوانند از حق مشارکت سیاسی و حق بر آزادی تشکل بهره‌مند شوند.

۲-۳. نظام تک‌حزبی

نظام تک‌حزبی به نظامی گفته می‌شود که حزب سیاسی که غالباً ایدئولوژیک و غیر دموکراتیک است، به تنهایی می‌خواهد نماینده کلیت جامعه و اراده عام باشد. از خصلت‌های نظام تک‌حزبی این است که اجازه وجود و فعالیت جدی و مؤثر به احزاب دیگر نمی‌دهد. در این نوع نظام، گاهی تأسیس احزاب دیگر قانوناً ممنوع نبوده و برای ارائه چهره مشروع و دموکراتیک از نظام حاکم، احزاب کوچک و فاقد تأثیر جدی، نقش جریان مخالف را بازی می‌کند. «نظام تک‌حزبی که در اصطلاح مارکسیست‌ها تحت عنوان «مرکزگرایی دموکراتیک» توجیه می‌شود، تنها در شرایطی قابل قبول است که قادر به شمول همه‌جانبه و نسبت به تمام احاد ملت فراگیر باشد و در غیر این صورت از انحصارطلبی به دور نخواهد بود و مفهوم سیاسی آن، اختصاص حقانیت مطلق در اندیشه و ایدئولوژی حزب واحد است.» (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۸۳). در این نوع نظام سیاسی که از پدیده‌های قرن بیستم بوده و توسط دیکتاتورهای چون موسولینی و لنین اختراع شده است، انتخابات معنای واقعی خود را از دست می‌دهد؛ به این معنا که هرچند مردم حق دارند و عملاً می‌توانند در انتخابات شرکت کنند، آن‌ها در واقع از حق انتخاب چندان بر خوردار نبوده و باید به کاندیداهایی که دست چین شده حزب هستند، رأی بدهند. از آنجایی که خصلت حزب واحد انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی است و حزب واحد خود را نماد اراده کل ملت تلقی کرده و حق مطلق می‌داند، معلوم است که چنین سیستمی ماهیتاً با دموکراسی و ارزش‌های حقوق بشری تعارض دارد و در چنین نظامی زمینه برای بهره‌مندی از حقوق سیاسی از جمله حق مشارکت سیاسی و حق تشکیلات به هیچ وجه فراهم نخواهد بود.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۳-۳. نظام چندحزبی

نظام چندحزبی اعم از این است که دو یا بیش‌تر از دو حزب در عرصه عمومی و سیاست یک کشور فعال باشند. وجود احزاب در این نوع نظام به مبارزات انتخاباتی ابعاد عمیق‌تری بخشیده و موضوعات اختلافی را از شکل فردی و سطحی خارج کرده و به صورت مسائل سازمان‌یافته‌تر و از پیش اندیشه‌شده‌تر به بازار سیاست عرضه می‌کند. برتری انتخابات حزبی بر انتخابات بی‌حزب در این است که در صورت نخست، تعداد نامزدهای انتخابات معقول‌تر خواهد بود و این امر، قدرت نمایندگی منتخبان را افزایش خواهد داد. اگر احزاب وجود نداشته باشد، گزینش به جای این‌که بر مبنای برنامه سیاسی یا فکر و اندیشه باشد، بر پایه وابستگی به شخصیت‌ها و لزوماً احساسی و

سطحی خواهد بود. در صورت فعالیت احزاب سیاسی، حتی مردم رأی‌دهنده غیر حزبی نیز می‌توانند با مقایسه برنامه‌های احزاب از استنتاج‌های ناپخته، خواسته‌های ناشدنی، اعتراضات بی‌جا و خلاصه مبارزات بی‌برنامه اجتناب کنند و به‌جای گزینش از میان انبوهی از اندیشه‌ها و روش‌های بی‌شکل، از میان گزینه‌های موجود یکی را انتخاب کنند. در نظام چندحزبی، رقابت بین احزاب مانع تمرکز قدرت در دست یک حزب می‌شود و دموکراسی و انتخابات مفهوم واقعی خود را بازمی‌یابد. «در نظام دوحزبی که در کشورهای انگلوساکون و سائر مللی که از آن‌ها الهام گرفته‌اند رواج دارد، راه برای سایر احزاب باز است؛ اما عملاً قدرت سیاسی بین دو حزب بزرگ دست به دست می‌شود. رویارویی دو حزب اصلی در انتخابات باعث می‌شود که حق گزینش انتخاب‌کنندگان محدود شود؛ ولی در عوض مسائل با صورت ساده‌تری عرضه می‌شود و شهروندان می‌توانند با سهولت بیش‌تر گزینش کنند. در نظام چندحزبی، رأی‌دهنده در انتخابات دارای طیف گسترده‌ای از گزینه‌ها است و لذا تعیین نماینده موردنظر دموکراتیک‌تر است. در عین کار گزینش از میان گزینه‌های مختلف پیچیده‌تر و سخت‌تر خواهد بود.» (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۳۲۹-۳۲۷).

بنابراین، می‌توان جمع‌بندی کرد که احزاب، همانند دیگر ارگان‌های دموکراتیک، نقش مهمی در بیان دیدگاه شهروندان و زمینه‌سازی برای پلورالیسم سیاسی بر عهده دارند و از میان سه گزینه فوق «در نظام‌های دموکراتیک، شیوه چندحزبی می‌تواند فرصت لازم را در اظهار نظر برای عموم مردم فراهم آورد و آزادی انتخابات را تضمین نماید (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۸۳)؛ به همین دلیل است که در اکثر کشورهای دموکراتیک، مطابق قانون، احزاب سیاسی در تبلیغات و رسانه‌های گروهی و در زمان انتخابات از امتیازاتی برخوردار هستند و در پارلمان به‌عنوان یک فراکسیون منسجم در برخی زمان‌ها مانند صحبت در صحن علنی از حق تقدم برخوردار هستند.

به‌عنوان نکته نهایی این‌که بین دموکراسی و فعالیت آزادانه تشکیلاتی، رابطه متقابل و وابستگی نزدیک وجود دارد. این رابطه دوسویه را می‌توان به شکل ذیل توضیح داد.

برای این‌که دموکراسی مانند اشکال دیگر حکومت دچار مفاسد گوناگون نشود و زیر عنوان ظاهری مردم‌سالاری، نوعی استبداد و خودکامگی عده‌ای بر عموم مردم تحمیل نشود و عملاً گروه‌هایی از مردم جامعه زیر سلطه حاکم قرار نگیرند، نظام دموکراتیک باید دارای ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی چون: حق مشارکت همگانی، وجود آزادی‌ها، تسامح و چندگانگی سیاسی، حکومت اکثریت و احترام به اقلیت، اصل برابری و توزیع خردمندانه قدرت باشد. از میان این ویژگی‌ها، دو ویژگی ارتباط مستقیم با فعالیت تشکیلاتی مردم دارد: اول این‌که، حقوق فردی و آزادی‌های عمومی امروزه از شرایط پایه‌ای دموکراسی‌ها است و بدون وجود این آزادی‌ها، تحقق مردم‌سالاری قابل تصور نیست. آزادی

تنها منحصر به حق مشارکت در امور عمومی و شرکت در رأی‌گیری نیست؛ بلکه آزادی بیان، آزادی تحزب و اظهار نظر دسته‌جمعی و سایر حقوق از این قبیل باید برای هر شهروند وجود داشته باشد تا بتواند در امور سیاسی به‌صورت معنادار مشارکت کند. دوم این‌که، چندگانه‌گرایی سیاسی ایجاب می‌کند که هر شهروند بتواند از میان امکانات گوناگون و راه‌حل‌های متنوع، بنا بر سبک و سیاق خود، گزینش کند و به عضویت هر یک از گروه‌بندی‌هایی که می‌خواهد درآید. احزاب همان سازمان‌هایی است که به هدف شکل دادن به گرایش‌های ایدئولوژیک و اندیشه‌های موجود در جامعه بنیان یافته است و کار آنان تعیین و تعریف هدف‌ها و خطی‌مشی‌ها، تهیه و تنظیم برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و پیشنهاد به مردم است و صرفاً با وجود احزاب متعدد، پلورالیسم سیاسی معنا پیدا می‌کند (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۱۸).

از سوی دیگر، می‌توان گفت فعالیت‌های حزبی، به نوبه خود، بر تقویت دموکراسی کمک می‌کند و بدون احزاب قدرتمند و متفاوت، انتظار ترویج و نهادینه‌شدن دموکراسی در جامعه توقعی است نابه‌جا. از نظر تاریخی، تحول دولت به‌سوی مردم‌سالاری، اغلب مسبوق به شناسایی حقوقی آزادی انجمن یا همزمان با آن بوده است. این گزاره از جمله در مورد یونان، اسپانیا، ایتالیا، لهستان و مجارستان تأیید شده است (دوفار، ۱۳۹۱: ۶۶). به گفته یکی از نویسندگان، «چنان‌که مقبولیت اندیشه دموکراسی به گسترش و افزایش احزاب سیاسی کمک کرده است، برعکس فعالیت‌های حزبی هم به نوبه خود می‌تواند زمینه‌ساز تقویت و ترویج بیش‌تر دموکراسی بشود (دوورژه، ۱۳۵۷: ۲۴-۲۳).

در متن اعلامیه جهانی حقوق بشر به طرح صریح و مستقیم دموکراسی و ارتباط بین حق‌های بشری از جمله حق بر آزادی تشکیلات و دموکراسی پرداخته نشده است و این موضوع به دلیل زمینه و بستر تاریخی مربوط به هراس دولت‌های کمونیستی از جانب‌داری و حمایت جدی اعلامیه جهانی از دموکراسی بود و به همین دلیل، برای جلب رضایت آن‌ها، کلمه دموکراسی فقط یکبار، آن‌هم در ماده ۲۹، مورد اشاره قرار گرفته است (رابرتسون، ۱۳۹۴). هرچند در ظاهر و به دلیل ملاحظه خاص تاریخی، در متن اعلامیه جهانی به‌مثابه سند بنیان‌گذار نظام بین‌الملل حقوق بشر، رابطه تنگاتنگ حقوق بشر و دموکراسی مورد تصریح قرار نگرفته است؛ اما با توجه به محتوای این نظام بین‌المللی نمی‌توان منکر رابطه عمیق دموکراسی و حق‌های مختلف بشری از جمله حق بر آزادی تشکیلات شد. در نظام بین‌الملل حقوق بشر، آزادی تشکیلات همان‌طوری که به‌عنوان یک حق مستقل مطرح است، هم‌چنان ابزاری است برای تأمین سایر حق‌های بشری و می‌تواند به‌عنوان ابزار و وسیله کارآمد برای تضمین مؤلفه‌ها و ویژگی‌های لازم برای جامعه دموکراتیک مورد استفاده قرار بگیرد. به همین دلیل، کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، در تفسیر عمومی ۲۵ خود، اذعان می‌کند که آزادی تشکیلات

در کنار آزادی بیان و آزادی تجمع، مبنای بهره‌مندی سایر حقوق بشری اشخاص است و می‌تواند مجرای مهم برای حفظ و ترویج فرهنگ و هویت اقلیت‌ها باشد. هم‌چنین، حمایت از حق آزادی تشکیلات نقش برجسته‌ای در ایجاد جامعه کثرت‌گرا و مداراگر دارد که در آن گروه‌هایی دارای عقاید، رفتارها و رویه‌های مختلف بتوانند در کنار هم به صورت مسالمت‌آمیز زندگی کنند (Human Rights Committee, General Comment 25, para 12-15). در یکی از قطع‌نامه‌های شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز از اهمیت نقش حق آزادی تشکیلات در حکومت‌داری خوب و ایجاد شفافیت و از این طریق بنیان‌گذاری جامعه صلح‌آمیز، مرفه و دموکراتیک سخن به میان آمده است (Human Rights Council, Resolution 24/5). بر اساس گفته‌های گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، حق بر آزادی تشکیلات به‌عنوان یک واسطه و وسیله برخورداری از دیگر حق‌های مدنی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کارکرد دارد. این وابستگی متقابل و ارتباط دوسویه میان حق تشکیلات و دیگر حقوق بشری، جایگاه این حق را در حد شاخص ارزشمند برای ارزیابی احترام یک دولت به بسیاری از مصادیق حق‌های بشری ارتقاء می‌بخشد (Report of the Special Rapporteur, Para 12). خلاصه این‌که بر اساس عبارت‌پردازی رهنمود تهیه‌شده توسط نهادهای حقوق بشری اروپایی در مورد حق بر آزادی تشکیلات، «این نکته به‌صورت عام پذیرفته شده است که وجود دموکراسی قدرتمند، مستلزم وجود طیف گسترده‌ای از نهادهای دموکراتیک است و این نهادها از جمله شامل تشکیلات و احزاب سیاسی نیز می‌شود. در بسیاری از اسناد بین‌المللی بر نقش کلیدی این نهاد در ترویج دموکراسی تأکید شده است.» (OSCE Office for Democratic Institutions and Human Rights: 2015: 14).

تأسیس ۱۳۹۴

۴. جایگاه حق بر آزادی تشکیلات در نظام حقوقی افغانستان

فعالیت منسجم تشکیلاتی و حزبی در افغانستان سابقه مستمر و قابل توجه و کارنامه قابل افتخار ندارد. برخی از نویسندگان معتقدند که «نطفه‌های اولیه حزب سیاسی در دوره امانی انعقاد یافت و جنبش مشروطیت و تأسیس حلقه‌هایی به نام «جوانان افغان» و غیره - چنان‌که میر غلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» یاد کرده‌اند - اولین حرکت‌های حزبی در کشور ما بوده که می‌توان آن‌ها را نقطه آغاز و هسته‌های اولیه رویش احزاب سیاسی در افغانستان تلقی کرد.» (دانش، ۱۳۸۴: ۸). در اولین قانون اساسی افغانستان در زمان امان‌الله و دومین قانون اساسی افغانستان در زمان نادرشاه، در نظام سیاسی و حقوقی افغانستان جایگاه خاصی برای احزاب تعیین نشده بود. اعضای پارلمان افغانستان برای اولین بار توسط نادرشاه از میان اعضای لویه جرگه سال ۱۳۰۹، منصوب شدند. در زمان ظاهرشاه که بعد از قتل پدرش، نادرشاه،

در سال ۱۳۱۲ به سلطنت رسید، اعضای پارلمان از سوی مقام‌های محلی در مشورت با رهبران قومی و افراد بانفوذ برگزیده و از سوی پادشاه منصوب می‌شدند. از سال ۱۳۲۵ با کنار رفتن هاشم خان از صدارت و جانشینی شاه‌محمود خان، فضای هرچند مصنوعی، اما نسبتاً بازتری از سوی ظاهرشاه و اطرافیانش ایجاد شد و در این برهه «حزب ویش زلمیان»، «حزب وطن»، «حزب خلق»، «اتحادیه آزادی پشتونستان» و «حزب سوسیال‌دموکرات» به تدریج در عرصه سیاسی افغانستان پدید آمدند. نخستین انتخابات به صورت کتبی و سری برای گزینش اعضای پارلمان - که البته محدود به شهر کابل بود - در سال ۱۳۳۰ در دوره صدارت محمود خان انجام شد (آروین، ۱۳۸۹). این انتخابات پارلمانی هیجان بزرگی را در میان شهریان کابل پدید آورد و آن‌ها با علاقه‌مندی به پای صندوق‌های رأی رفتند. در نتیجه، شماری از شخصیت‌های ملی، روشنفکران و رهبران حزبی به نمایندگی از شهریان کابل به پارلمان راه یافتند (محمدی، ۱۳۹۷). در دو دوره انتخابات پارلمانی که در دهه دموکراسی (۱۳۵۲ - ۱۳۴۲) برگزار شد، برای اولین بار نمایندگان واقعی مردم در انتخابات سراسری انتخاب شده و در نتیجه پارلمان مقتدری شکل گرفت که در قالب آن برای اولین بار افغانستان شاهد مبارزات جدی فکری و تشکیلاتی میان نیروهای مختلف جامعه بود.

تاریخ افغانستان در سه برهه شاهد شکل‌گیری گسترده احزاب و تشکیلات سیاسی بوده است: بار اول در دهه دموکراسی چندین حزب چپ و راست و اسلامی و غیر اسلامی تأسیس شدند. بار دوم در دوره جهاد و مبارزه با شوروی و حکومت مورد حمایت آن‌ها (۱۳۷۱-۱۳۵۸) افغانستان شاهد تأسیس ده‌ها حزب و گروه سیاسی بود و مرحله سوم در دوره جدید بعد از سقوط طالبان که تا کنون مطابق به احکام قانون اساسی و قانون احزاب، ده‌ها حزب سیاسی در وزارت عدلیه ثبت شده است (دانش، ۱۳۸۴: ۹). روند اصلاحات تدریجی که در دهه دموکراسی آغاز شده بود، اگر ادامه و توسعه می‌یافت، شاید سرنوشت و مسیر تاریخ افغانستان دگرگون می‌شد؛ اما آن روند با کودتای بدون خونریزی داود خان در ۱۳۵۲ و سپس کودتای خونین کمونیست‌ها در سال ۱۳۵۸ و سپس سلطه مطلق حزب دموکراتیک خلق و پرچم و آغاز شد جهاد ناکام ماند. تجربه احزاب جهادی نیز به دلیل وقوع جنگ‌های گسترده تنظیمی، پیامدهای تلخی به جا گذاشت و اکنون نام و یاد این احزاب بیش‌تر خاطرات تلخ جنگ‌ها، نقض گسترده هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و قربانیان بی‌شمار باقیمانده را تداعی می‌کند.

در معاهده بن در سال ۱۳۸۰ که مبنای نظام سیاسی کنونی افغانستان است، اصول راهنمای شکل‌گیری نهادهای دائمی مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک بیان شده است و از جمله در مقدمه این سند از «تصمیم به ختم جنگ و تراژدی در افغانستان و ایجاد آشتی ملی، صلح و ثبات پایدار و احترام

به حقوق بشر در کشور، تحکیم مجدد استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان، با شناسایی حقوق مردم افغانستان در جهت انتخاب آینده سیاسی شان، مطابق اساسات اسلام، دموکراسی، حضور احزاب و گروه‌های مختلف و عدالت اجتماعی» سخن به میان آمده و بر این نکته تأکید شده است که تشکيلات موقت، قدم اول برای تأسیس یک حکومت فراگیر، فاقد تبعیض جنسی، چند قومی و کاملاً نماینده است.

در مقدمه قانون اساسی کنونی که در سال ۱۳۸۴ به تصویب لویه جرگه قانون اساسی رسید، بر ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری تأکید شده است. در مقدمه قانون اساسی آمده است که نمایندگان مردم افغانستان «با رعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر... به منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی»، قانون اساسی را تصویب می‌کنند. طبق این قانون اساسی، «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند.» (ماده چهارم). «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی... مکلف می‌باشد.» (ماده ششم). «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند.» (ماده هفتم). در ماده ۳۵ قانون اساسی مشخصاً به حق آزادی تشکيلات پرداخته شده است و طبق این ماده، اتباع افغانستان حق دارند به‌منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون و با رعایت برخی شرایطی که ذکر شده است، احزاب سیاسی تشکیل دهند. تأسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد. جمعیت و حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می‌شود، بدون موجبات قانونی و حکم دادگاه باصلاحیت منحل نمی‌شود؛ بنابراین، در قانون اساسی افغانستان ضمن این‌که بر ارزش‌های حقوق بشری، دموکراسی و حاکمیت مردم به‌صورت کلی تأکید شده است، حق بر آزادی جمعیت و تشکيلات سیاسی صریحاً به رسمیت شناخته شده است.

بر مبنای این ماده از قانون اساسی، در سال ۱۳۸۸ قانون احزاب سیاسی در پارلمان افغانستان تصویب شد. در ماده سوم قانون احزاب سیاسی چنین آمده است: «اساس نظام سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی است.» طبق ماده چهارم، اتباع افغانستان که سن ۲۵ سالگی را تکمیل کرده باشند، می‌توانند مطابق احکام این قانون، حزب سیاسی تأسیس کنند و بر اساس ماده پنجم، احزاب سیاسی مطابق احکام این قانون به‌صورت آزادانه فعالیت نموده و در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند. در این دوره، عملاً نیز شهروندان افغانستان توانسته‌اند با تأسیس

احزاب و عضویت در احزاب مختلف در عرصه عمومی جامعه فعالیت داشته باشند. فهرست بیش از ۱۰۰ حزب و تشکل سیاسی که جواز فعالیت دریافت کرده‌اند، در سایت وزارت عدلیه افغانستان منتشر شده است.

بنابراین، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در نظام کنونی افغانستان، فعالیت‌های تشکیلاتی قانوناً ممنوع نبوده و تلاش‌های شهروندان افغانستان در راستای فعالیت منسجم تشکیلاتی، تأسیس احزاب سیاسی یا عضویت آزادانه در احزاب سیاسی با ممانعت از سوی حکومت مواجه نمی‌شود. به عبارت دیگر، در افغانستان فعالیت حزبی ممنوع نیست و مانند نظام‌های تمامیت‌خواه و اقتدارگرا حاکمیت تک‌حزبی وجود ندارد و در قالب مفاهیم حقوق بشری می‌توان گفت که دولت افغانستان در زمینه تعهد منفی و تعهد به احترام به حق بر آزادی تشکیلات عمل کرده است. اما مشکل آن است که با انجام تعهد منفی و صرف احترام به حق بر آزادی تشکیلات، تعهدات حقوق بشری افغانستان کامل نمی‌شود. به عبارت دیگر، هرچند دولت افغانستان به حق بر آزادی تشکیلات احترام می‌گذارد و در انجام تعهد منفی خود موفق است؛ اما تا انجام تعهد منفی با عمل به تعهد مثبت توأم نشده و بسترهای قانونی لازم برای فعالیت مؤثر حزبی فراهم نشود، نمی‌توان دولت افغانستان را در خصوص این حق، کاملاً موفق ارزیابی کرد و تا این امر محقق نشود، توقع نهادینه‌شدن دموکراسی و شکل‌گیری نهادهای کارآمد دموکراتیک نیز بی‌جا خواهد بود.

واقعیت غیر قابل انکار این است که علی‌رغم شناسایی حقوقی حق بر آزادی تشکیلاتی، هنوز در نظام حقوقی افغانستان بسترهای لازم حقوقی و ساختاری برای فعالیت مؤثر حزبی فراهم نشده است و در مدت هفده سال که از تأسیس نظام کنونی می‌گذرد، به دلایل مختلف، با پذیرش نقش بیش‌تر احزاب سیاسی در عرصه سیاسی، به‌خصوص در پروسه انتخابات، که مهم‌ترین عرصه ظهور نقش احزاب است، مخالفت شده است. این امر باعث شده است که فعالیت منسجم و سامانمند حزب که بخش جدایی‌ناپذیر توسعه سیاسی و تمرین دموکراسی است، به اندازه کافی گسترش نیابد. به تعبیر برخی از نویسندگان، «کارکرد اصلی احزاب سیاسی شامل معرفی نامزدهای انتخابات، تدوین سیاست‌های عمومی، انتقاد و نظارت بر کارکردهای حکومت، آموزش سیاسی مردم و واسطه‌بودن میان فرد و حکومت و غیره است (عالم، ۱۳۹۴: ۳۴۸). نگاه بی‌طرفانه به کارنامه احزاب سیاسی افغانستان در هفده سال گذشته نشان می‌دهد که این احزاب در انجام این وظایف و کارکردها، ناکام بوده است. به‌عنوان نمونه، هیچ‌کدام از کاندیدای برنده سه دوره انتخابات ریاست جمهوری تا کنون، کاندیدای حزبی نبوده‌اند. در انتخابات پارلمانی نیز با وجودی که تعداد زیادی از نامزدها در واقع، عضویت احزاب مختلف را دارند؛ اما تقریباً اکثریت قریب به اتفاق آنان به‌عنوان مستقل وارد کارزار

انتخابات می‌شوند. «مهم‌ترین هدف احزاب سیاسی، کسب قدرت است و این هدف از طریق معرفی نامزد در انتخابات و به پیروزی رساندن او حاصل می‌شود؛ اما در افغانستان، واقعیت طور دیگر است؛ آمار کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری نشان می‌دهد که احزاب در معرفی کاندیداهای نقشی اندک داشته‌اند. بیش‌تر کاندیداهای مستقل بوده و یا اگر هم عضو حزبی یا جریان سیاسی بوده‌اند، خود مستقل کاندیدا شده‌اند. از جمله، قطب‌الدین هلال (عضو حزب اسلامی) و عبدالرب رسول سیاف (رهبر حزب دعوت اسلامی) در آخرین انتخابات ریاست جمهوری به‌صورت مستقل کاندید بودند. در مواردی، از یک حزب چندین کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری نامزد یا معاون نامزد شده‌اند؛ مثلاً دکتر عبدالله عبدالله، عضو حزب جمعیت اسلامی، کاندیدای ریاست جمهوری شده بود و در عین حال محمد اسماعیل خان از اعضای بلندپایه این حزب، به‌عنوان معاون اول عبدالرب رسول سیاف نامزد بود. آمار کاندیداهای حزبی و مستقل در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی در سال ۱۳۹۳ نشان می‌دهد که نقش احزاب سیاسی در معرفی کاندیداهای اندک بوده است. از مجموع ۱۱ کاندیدای ریاست جمهوری، فقط یک نفر حزبی بوده است؛ و از مجموع ۲۷۱۶ کاندیدای شورای ولایتی، فقط ۲۷۵ خود را عضو احزاب معرفی کرده‌اند. افغانستان، احزاب در بسیج اجتماعی و جلب آرای مردم به نفع کاندیداهای مورد نظرشان موفق نبوده‌اند. نمونه این عدم موفقیت را می‌توان در آرای پایین زلمی رسول، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری، با وجود اعلام حمایت تعداد زیاد احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی مشاهده کرد. بر اساس نتایج اولیه شوراهای ولایتی، بیش‌تر کسانی که در این شوراهای راه یافته‌اند، افراد مستقل و غیر حزبی‌اند؛ از مجموع ۴۱۰ نفر عضو شوراهای ولایتی در سراسر افغانستان، فقط ۵۱ نفر عضو احزاب سیاسی‌اند (زکی، ۱۳۹۳).

این موضوع که در نظام حقوق اساسی افغانستان، به‌خصوص در نظام انتخاباتی، جایگاه مشخص و تأثیرگذار برای احزاب در نظر گرفته نشده است، در کارکرد قوه مقننه نیز پیامدهای منفی داشته است. بر اساس ارزیابی برخی از نهادهای علمی و تحقیقی، سیستم انتخاباتی رأی واحد غیر قابل انتقال در نظام انتخاباتی افغانستان که در آخرین انتخابات پارلمانی در سال جاری نیز باعث اعتراضات گسترده احزاب سیاسی شد، مانع عمده در مسیر کارکرد بهتر قوه مقننه بوده است. «سیستم انتخاباتی رأی واحد غیر قابل انتقال، نامزدان را تشویق به اتخاذ خط‌مشی‌های فردی می‌کند و زمینه را برای تشکیل احزاب سیاسی مساعد نمی‌سازد. در نتیجه، دو دور انتخابات پارلمانی منجر به ظهور پارلمان‌هایی شده است که به‌شدت از هم‌پاشیده و در تشکیل ائتلاف‌های باثبات و کارآمد که ظرفیت کنترل زیاده‌روی‌های قوه اجرایی را داشته باشد، ناتوان هستند.» (جیاکودی، ۱۳۹۴).

نکته آخر این که کارکرد اصلی حق بر آزادی تشکیلات به‌مثابه یکی از مهم‌ترین حق‌های سیاسی

این است که شهروندان بتوانند از طریق تأسیس تشکیلات سیاسی یا عضویت در احزاب مختلف، مواضع و دیدگاه خود را - اعم از موافقت و حمایت یا مخالفت و نارضایتی - در مورد سیاست‌های جاری در عرصه عمومی کشورش اعلان کند و از این طریق به صورت معنادار در تعیین سرنوشت جامعه خود سهم بگیرد. در نظام بین الملل حقوق بشر، آزادی تشکیلات همان طوری که به عنوان یک حق مستقل مطرح است، هم چنان ابزاری است برای تأمین سایر حق‌های بشری و می تواند به عنوان ابزار و وسیله کارآمد برای تضمین مؤلفه‌ها و ویژگی‌های لازم برای جامعه دموکراتیک مورد استفاده قرار بگیرد. آزادی تشکیلات در کنار آزادی بیان و آزادی تجمع، می تواند مجرای مهم برای حفظ و ترویج فرهنگ و هویت اقلیت‌ها باشد و نقش برجسته‌ای در ایجاد جامعه کثرت گرا و مداراگر داشته باشد که در آن گروه‌هایی دارای عقاید، رفتارها و رویه‌های مختلف بتوانند در کنار هم به صورت مسالمت آمیز زندگی کنند. به تعبیر گویای دایرةالمعارف دموکراسی، «دموکراسی مبتنی بر نمایندگی از دیرباز مرتبط و بلکه مترادف با حکومت حزبی بوده است.» (دایرةالمعارف دموکراسی، ۱۳۸۳: ۶۰۳). به گفته برخی از صاحب نظران در دموکراسی‌ها، احزاب با تکیه بر رأی مردم در پی کسب قدرت سیاسی هستند و دموکراسی در نهایت چیزی جز رقابت احزاب نیست (بشیریه، ۱۳۸۷: ۳۴۲)؛ بنابراین، ضرورت دارد در نظام سیاسی نوپای افغانستان، حق بر آزادی تشکیلات از حالت نمایشی درآید و از فعالیت مؤثر احزاب سیاسی به مثابه گروه‌های میانجی میان مردم و حاکمیت به عنوان یکی از لوازم اجتناب ناپذیر دموکراسی حمایت شود و در نتیجه با تغییر قوانین انتخاباتی، نظام انتخاباتی به نظام حزبی و عرصه سیاسی افغانستان از وضعیت فاقد نظام حزبی به نظام چندحزبی تبدیل شود.



منابع

۱. آروین، ایوب (۱۳۸۹)، پارلمان افغانستان از انتصابات شاه تا انتصابات سراسری، سایت بی بی سی فارسی، به آدرس: <http://www.bbc.com/persian/afghanistan>.
۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۵۸ میلادی.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، آموزش دانش سیاسی، تهران، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
۴. بیتهم، دیوید و بویل، کوین (۱۳۷۹)، دموکراسی چیست؟ ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران، انتشارات ققنوس.
۵. جیاکودی، ارونی (۱۳۹۴)، تفکیک قوا در افغانستان: نظریه و عمل، کابل، واحد ارزیابی و تحقیق افغانستان.
۶. حیدری، مختار حسین (۱۳۹۶)، حقوق بشر، کابل، نشر واژه.
۷. دانش، سرور (۱۳۸۴)، احزاب سیاسی افغانستان، کابل، وزارت عدلیه.
۸. دایرةالمعارف دموکراسی (۱۳۸۳)، زیر نظر سیمون مارتین لیست، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت خارجه.

۹. دوفار، ژان (۱۳۹۱)، آزادی‌های گروهی (آزادی تجمع، تظاهرات، انجمن و سندیکا) ترجمه علی‌اکبر گرجی از نذرینانی، تهران، انتشارات مجد.
۱۰. دوورژه، موریس، (۱۳۵۷) احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۱. دوورژه، موریس (۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی سیاسی، ج ۳، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. رابرتسون، ج (۱۳۹۴)، داستان حقوق بشر (فصل اول کتاب جنایت علیه بشریت، نیویورک پرس، سال ۱۹۹۹ میلادی) ترجمه‌شده در سایت حقوق بشر و دموکراسی برای ایران به آدرس: <https://www.iranrights.org>
۱۳. زکی، مهدی (۱۳۹۳)، بررسی میزان کارایی احزاب سیاسی در انتخابات ۱۳۹۳ افغانستان، روزنامه هشت صبح، منتشرشده در ۳۱ جوزای ۱۳۹۳.
۱۴. شوالیه، ژان ژاک (۱۳۷۳)، آثار بزرگ سیاسی از ماکیاولی تا هیتلر، ترجمه لیلا سازگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۵. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۰)، حقوق اساسی (کلیات و رژیم‌های مهم سیاسی)، تهران، نشر میزان.
۱۶. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۴)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ بیست و هفتم.
۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۳)، حقوق اساسی تطبیقی (حقوق اساسی کشورهای غربی و کشورهای اسلامی)، تهران، نشر میزان.
۱۸. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ هجدهم.
۱۹. قانون احزاب سیاسی، وزارت عدلیه، جریده رسمی شماره ۹۹۶، ۱۳۸۸.
۲۰. قانون اساسی افغانستان، مصوب لویه جرگه ۱۳۸۲، وزارت عدلیه، جریده رسمی ۸۰۵.
۲۱. قانون انتخابات، وزارت عدلیه افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۲۲۶، ۱۳۹۵.
۲۲. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۷)، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۳. کنوانسیون بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۶۶م.
۲۴. کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۶۶م.
۲۵. گرجی از نذرینانی، علی‌اکبر (۱۳۹۱)، آزادی‌های گروهی به مثابه تضمینی برای آزادی‌های فردی، مقدمه‌ای بر کتاب: آزادی‌های گروهی (آزادی تجمع، تظاهرات، انجمن و سندیکا) اثر ژان دوفار، تهران، انتشارات مجد.
۲۶. محمدی، عبدالعلی (۱۳۸۴)، «روابط قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان»، مجله گفتمان نو، شماره ۵.
27. Bresler, Robert J., (2014) Freedom of associations: rights and liberties under the law, Santa Barbara, ABC-CLIO.
28. Equality and Human Rights Commission, Human Rights: Human Lives; a Guide to Human Rights act for public Authorities, 2014.
29. Human Rights Committee, General Comment 25, Website Link: http://tbinternet.ohchr.org/_layouts/treaty-bodyexternal/TBSearch.aspx?Lang=en&TreatyID=8&DocTypeID=11
30. Human Rights Council, Resolution 24/5. The rights to freedom of peaceful assembly and of association, UN Doc. A/HRC/RES/24/5, 8 October 2013.
31. OSCE Office for Democratic Institutions and Human Rights, (2010) Guidelines on Freedom of Association, Warsaw.

32. Report of the Special Rapporteur on the rights to freedom of peaceful assembly and of association, (2012)
UN Doc. A/HRC/20/27, 21 May 2012.

